

# شاه عباس ثانی، خوشنویس،

## نقاش، شاعر، هنرشناس

دکتر جمشید سروشیار

پژوهشگر، اصفهان‌شناس، عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان



مقاله ۲



شاه عباس دوم پسر شاه صفی و او نوه شاه عباس اول است. وی در سلسله شاهان صفوی بر حسب ترتیب تاریخی، هفتمین و در میان همه یازده تن سلاطین این خاندان یکی از سه تن شهریاران محتشم و پراقتدار این دودمان بلندآوازه و نامدار است. دو پادشاه دیگر، نخست، شاه اسماعیل اول، بنیادگذار سلطنت در تبار شیخ صفی اردبیلی است که او را بعضی مجدّد وحدت ملی و سیاسی ایران می‌دانند؛ وحدتی که از پس انقراض امپراطوری عظیم ساسانی به آرمانی اگر نه محال به آرزویی دیرپاب بدل گردیده بود (رک: زندگی شاه عباس اول: ۴/۱)؛ و دیگر، شاه عباس اول که نامش نام همه سلاطین سلسله را تحت الشّماع نام «کبیر» و «بزرگ» خویش در آورده، چنان که اعلیٰی، جز او کسی را از صفویان نمی‌شناسند یا به خاطر نمی‌آورند! و سدیگر، شاه عباس دوم که در این مقال به مناسبت معرفّی قطعه خطی نادر از او که نمونه مشق خط خوش نویسی وی است، به اختصار به گزارش احوال او می‌پردازیم و مطمح نظر بیشتر بیان علایق فرهنگی و هنری آن پادشاه ناکام نافرجام است. شاه عباس دوم ارشد فرزندان هفتگانه شاه صفی (پنج پسر و دو دختر) است. نام نخستین او سام میرزا بود «که در روز جلوس میمنت مأنوس، به اعتبار تیمن و شگون، تغییر اسم فرموده وجود مسعود را... ملقب به شاه عباس ثانی ساختند» (قصص الخاقانی: ۲۶۴). او در شب آدینه هیژدهم جمادی الثّانی ۱۰۴۲ در قزوین زاده شده بود و تاریخ تولد آن خلف زاده خاندان حضرت یسوب‌الدین را یکی از بلندخیالان بلاد ایران با ترکیب (کلب آستان امیرالمؤمنین) مطابق یافته بود (قصص الخاقانی: ۲۱۴؛ تاریخ ملاکمال منجم: ۹۸). جلوس شاه عباس ثانی بر تخت شاهی، در شب جمعه

شاه عباس ثانی در بسیاری از صفات و خصال چون دانش پروری، هنردوستی، شاد خواری، جنگاوری، علاقه به آبادانی، عدالت، شجاعت و سطوت، رقت طبع، درک دقایق و حتی قساوت، شباهتی شگفت‌انگیز به نیای کبیر خویش، شاه عباس اول داشت. البته شاید بتوان بعضی صفات را تشبیه وی به جدّ امجد پنداشت، اما دلیری و فهم و ذکا و تصمیم‌گیری در شرائط خطیر را ظاهراً نمی‌توان در شمار تشبّهات یاد کرد.

شانزدهم ماه صفر ۱۰۵۲، چهار روز پس از مرگ پدر در ساعتی سعد در دولت‌خانه کاشان اتفاق افتاد (جهان‌آرای عباسی: ۳۴۰). در این هنگام «از سنّ شریفش - به قول درست - نه سال و هشت ماه و بیست‌وهشت روز گذشته بود» (قصص الخاقانی: ۲۶۸؛ تاریخ ملاکمال: ۹۸). تاریخ جلوس را در ترکیب «ظلم معبود» یافتند و نقش ننگین مبارک این مصراع گردید: «بود کلب علی عباس ثانی» و در همان ساعت که خطبه صاحب‌قرانی به نام شهریار سلیمان وقار خوانده شد، وجوه دراهم و دینار را بدین سکه محلی و مزین فرمودند: بگیتی سگه صاحب‌قرانی / زد از توفیق حق عباس ثانی (قصص الخاقانی: ۲۷۰). اما سبب جلوس عباس ثانی در کاشان، از آن بود که صفی، پدرش که چند سال پیش به بی‌تدبیری قندهار را از دست داده بود، در ماه محرم ۱۰۵۲ (که برابر فروردین‌ماه ایرانی بود) با سپاهی بزرگ به قصد بازپس گرفتن آن ولایت از طریق کاشان به خراسان می‌رفت. شاه صفی می‌خواه‌ای غریب بود و آن‌گاه که از اصفهان به کاشان می‌رفت از عوارض «می‌گساری پادمان و جرعه‌نوشی بافراط (خلدبرین: ۳۱۱) نالان و بیمارگون می‌نمود، اما خوب‌بختی‌داری نمی‌توانست و کسی را نیز چنان وجودی نبود که وی را بتواند در این باب نصیحتی کند. باری با حال بیماری در آن دیار «دیگر باره به تحریک نسیم بهاری، انجمن‌آرای بزم می‌گساری گردیده به کشیدن اقداح راح، بام را به شام و صباح را به رواح متصل گردانید و مزاج قدسی که از رهگذر فصد‌های بی‌دربی ضعف و نقاهت تمام داشت، تاب صدمه شرب مدام نیاورده به ضرورت وقت پهلو بر بستر بیماری گذاشت و... رفته رفته ضعف مزاج به مداوای اطبای شهرستان قدس محتاج گردیده کار به جایی رسید که از اورنگ سلطنت و جهان‌داری رخت پایداری به سرابستان جنان کشید... و طایر عرش پرواز روح قدسی آن سفر گزین دیار علیّین در نخستین ساعت روز دوشنبه دوازدهم شهر صفر سنه اثنی و خمسین و الف (= ۱۰۵۲) با مرغان خوش‌الحنان باغستان جنان هم‌پرواز شد...» (خلدبرین: ۳۱۴). وی در واقعه مرگ سی و یک ساله بوده است (رک: تاریخ سلطانی: ۲۳۶). به سرگذشت شاه عباس بازگردیم: وی روز آدینه، بیست‌وسوم صفر - یک هفته پس از جلوس - به عزم قزوین از کاشان بیرون شد. این سفر ظاهراً بدین سبب بود که: «دارالسلطنه قزوین مرکز دایره جهانگیری پادشاهان عظیم‌الشأن سلسله جلیله صفویه» بود (جهان‌آرای عباسی: ۳۴۵) و شاهزاده به اراده خود یا پیشنهاد سران قزلباش و بزرگان دربار، قصد نموده بود، در آن سامان رسماً تاجگذاری

کند، البته - چنان که در آغاز این نوشته آمد - قزوین زادگاه او نیز بود و این نکته را در علت سفر بدان دیار و جلوس مجدد در آن شهر نباید از نظر دور داشت که شاعر تازی سروده است: بلاد بها نیطت علیّی تمانی / و اول ارضی مسّ جلدی ترابها\* تاورنیه (سفرنامه: ۱۷۷) تخت‌نشینی در قزوین را «رسم متداول» صفویان می‌داند؛ رسمی که البته نه پدر او، شاه صفی، پیش از وی به جای آورده بود و نه پسرش، سلیمان، پس از او بدان تمکین نمود. شاه عباس، پس از تاجگذاری، روز یکشنبه، بیست و چهارم ربیع‌الاول به دولت‌خانه مبارکه قزوین درآمد و «روز چهارشنبه» چهارم ربیع‌الثانی، اراده چیزی خواندن فرموده شروع کردند. معلّم نواب اشرف، میرمرتضی اصفهانی می‌بود... نواب اشرف، شب شنبه بیست‌ونهم شهر رجب خروج از قزوین فرمودند به قصد توجه اصفهان... و شب چهارشنبه بیست‌ویکم شهر شعبان المعظم داخل دارالسلطنه اصفهان شدند...» (تاریخ ملاکمال: ۹۸ و ۹۹). شاه عباس ثانی در بسیاری از صفات و خصال چون دانش پروری، هنردوستی، شاد خواری، جنگاوری، علاقه به آبادانی، عدالت، شجاعت و سطوت، رقت طبع، درک دقایق و حتی قساوت، شباهتی شگفت‌انگیز به نیای کبیر خویش، شاه عباس اول داشت. البته شاید بتوان بعضی صفات را تشبیه وی به جدّ امجد پنداشت، اما دلیری و فهم و ذکا و تصمیم‌گیری در شرائط خطیر را ظاهراً نمی‌توان در شمار تشبّهات یاد کرد. قابل توجه است که بعضی معاصران وی نیز بدین همانندی پی برده بوده‌اند، چنانکه شاعری در تاریخ جلوس او سروده است: سال تاریخ جلوسش خواستم از عقل گفت / مسند کی شد مزین باز از عباس شاه\* (ریاض الشعراء: ۱/۴۶۴). در میان آثاری که به احوال شاه عباس ثانی پرداخته آمده گاه به قساوت‌های او نیز اشارت شده است. اما منابع داخلی این قساوت‌ها را عادی و از حقوق پادشاهی شمرده‌اند، ولی فرنگیان این اعمال را با نفرت تلقی نموده و تقییح کرده‌اند فی‌المثل ولی‌قلی شاملو در شرح وقایع آغاز شاهی وی آورده است: به فرموده او سه برادر کوچک‌تر «چنانچه فیما بین سلاطین رسم شده... مکحول گردیدند!» (قصص الخاقانی: ۲۶۴) و تاورنیه که در جای‌جای سفرنامه خود نمونه‌هایی هول‌انگیز از قساوت‌های شاه عباس ثانی، و پدرش، صفی نقل نموده است، در فصل «روش حکومت در ایران» می‌نویسد: «می‌توان گفت هیچ حکمرانی در جهان مستبدتر از شاه ایران نیست... شاه اختیار مرگ و زندگی رعایای خود را دارد. او می‌تواند به هر شکلی که مایل باشد،



**کارنامه شاه عباس  
بزرگ و نیای او شاه  
اسماعیل اول در  
قساوت بس سیاه‌تر  
از کارنامه شاه صفی و  
شاه عباس ثانی است.**

نظر ماست، علاقه و توجه بی‌حد و اندازه‌وی به هنرهای زیبا بود که بدو چهره‌ای درخشان می‌بخشد. «البته در میان شاهان صفوی پیش از او، سنت دیرینه‌ای در زمینه گرایش‌های هنری و احساسی زیبایی‌شناختی بود، ولی این صفات و خصوصیات در شاه عباس دوم که خود هنرمندی والا بود، بیانی بکمال یافت. نقاشی این زمان و دل‌نشینی آن مدیون تأثیراتی از اروپا و هند بود. این امر نه تنها بر اثر ورود روزافزون تصاویر اروپایی و هندی به ایران پدید آمد، بلکه از تماس شخصی هنرمندان ایرانی با استادان اروپایی و هندی نیز مایه می‌گرفت. خود شاه بهترین نمونه و نماینده این جریان بود او پس از کسب تجربه در زمینه صنایع دستی در عنفوان جوانی، بعدها از معلمان نقاشی اروپایی و ایرانی درسها گرفت» (تاریخ ایران، دوره صفویه: ۱۱۶). تاورنیه که بازگانی دیرپسند و منطقی است و کمتر دستخوش احساسات، با آن که بعضی اعمال و حرکات شاه عباس را خوش نمی‌دارد، اما دلاوری و جوانمردی او را می‌ستاید

دستور قتل بزرگان مملکت را صادر کند» (سفرنامه: ۲۴۰). کارنامه شاه عباس بزرگ و نیای او شاه اسماعیل اول در قساوت بس سیاه‌تر از کارنامه شاه صفی و شاه عباس ثانی است (رک: زندگانی شاه عباس اول: ۴۶۵/۲) بازگانی ونیزی که به روزگار شاه اسماعیل به ایران آمده است، پس از گزارشی از وحشی‌گری‌ها و بی‌رسمی‌های هول‌انگیز او، می‌گوید: «شک دارم که از زمان زیون تا حال، عالم چنین ظالم خونخواری به خود دیده باشد» (سه سفرنامه، ترجمه و تحقیق حسن جوادی: ۱۵۷) آری، قساوت از لوازم تحکیم و حفظ قدرت است و به عبارت بهتر، خمیره قدرت به زهرابه قساوت سرشته است. اندکی از مطلب دور افتادیم. با این‌که بعضی خشونت‌ها و قساوت‌ها تصویر شاه عباس را اندکی تیره و تار می‌کند ولی او از بسیاری صفات عالی نیز برخوردار بود؛ عدالت را دوست می‌داشت، بسیار بخشنده بود، فساد و بی‌نظمی و تجاوز را نمی‌پسندید، رعیت نواز بود و آنچه در این نوشته بخصوص در



قدیم (= الله وردی خان) که از پل های بی همانند جهان است و امروز پل خواجه یا خاجو خوانده می شود، هم از آثار آن پادشاه جمجاه است. جز این آثار، که - خدای را سپاس - بجای مانده و دیر سالها بماند، آثاری دیگر نیز چون تکیه فیض (خاص درویشان)، طاووس خانه (باغ پرندگان)، خلوت خانه بنا فرموده بود که به دستبرد روزگار غدار از میان رفت. اما آنچه فنای آن حسرت انگیز است، باغ دلایز سعادت آباد و کاخ ها و کوشک های درون آن است. بزرگترین اثر معماری که حکایت از سلیقه عالی و ذوق پرورده و والای شاه جوان پیروزبخت می نموده است. باغ سعادت آباد در کرانه جنوبی زنده رود میانه پل جدید حسن آباد (= خواجوی امروزی) و پل چوبین (= جویی یا چوبی کنونی) بوده است. این باغ نخست «عباس آباد ثانی» (در برابر عباس آباد اول که از آثار شاه عباس بزرگ بود و باغ هزارجریب نیز خوانده می شد) نام گرفت و سپس سعادت آباد شد. این باغ با تعریفی که شاردن از آن به دست می دهد، در واقع تصویری از بهشت بوده است، جتنی پرگل و شکوفه و درخت و پرنده و جوی و آبگیر، با قصرها و عمارات باشکوه پراز نقش و نگارهای حیرت انگیز و دلزای. آئینه خانه و هفت دست و کلاه فرنگی نمکدان از جمله بناهای این فردوس از کف رفته بوده است. این کاخها تا اوائل سده چهاردهم هجری چنان با اسطس بود و درست و بر سر پای که در آنها از میهمانان رسمی و بلندپایه خودی و بیگانه پذیرایی می شد و بعضی آن مسافران که از وقایع سفر خویش سفرنامه نوشته اند، این قصور را رؤیایی و خیال انگیز توصیف نموده اند. این آثار - چونان بسی آثار دیگر دودمان صفوی - در دوران حکومت نکبت بار و نامسعود ظل السلطان، از سر آرزو و خبث درون و رشک به تیشه بیداد وی و بعضی کارگزاران و حرامیان باز بسته بدو که ناپاک زاده تر از ولی نعمت بی پدر خود بودند، ویران شد. شرح این جنایات غریب را نویسنده این سطور در بخش یادداشت های چاپ تازه *تاریخ اصفهان* انصاری آورده است. در میان صفات و عادات نیک و بد شاه عباس دو صفت بد می خواری و زن با رگی نیز یاد کردنی است. دو صفتی که اتفاقاً در نیای بزرگ نیز بود، اما او حد می شناخت ولی نواده اندازه نگاه نمی داشت؛ تا بفرجام این هر دو عادت در عین جوانی و کامرانی و شادابی و طراوت، آفت مزرع زندگی او شد. مرگ نامنتظر در سی و چهار سالگی طومار حیات او را درهم نوردید. از مرگ تلخ و شکنجه بار شاه عباس چند روایت به دست است که نویسنده این سطور، گزارش کمپفر، پزشک دانشمند آلمانی را محققانه تر از سخنان دیگران

(*سفرنامه*: ۱۸۱) و از هنرشناسی و هنردوستی او بارها تعریف می کند. جایی می نویسد: «اعلی حضرت می دانست که من عازم هندوستانم، به دنبال فرستاد تا طرحهایی را به من بدهد که بعضی از آنها به دست خود او کشیده شده بود، زیرا شاه طراحی را نزد دو نقاش هلندی بسیار خوب آموخته بود... او برای این طرحها گفته بود تا نمونه هایی از چوب بسازند که بعضی برای جام های شراب و برخی دیگر برای انواع بشقاب بود... همه آنها طلاکاری مینادار و مرصع به جواهرات قیمتی بود» (همان: ۱۶۴). جای دیگر آورده است: «شاه عباس دو دم دوستدار همه چیزهای طرفه اروپای ما بود... او اخیراً دو زرگر میناکار اهل فرانسه را به خدمت گرفته است او سخت خواهان بود که این دو فرانسوی روی مینا نقاشی نیز بکنند ولی آنها در این هنر مهارتی نداشتند» (همان: ۲۵۰). تاورنیه در دهم محرم ۱۰۷۸ که در کاخ چهل ستون در مراسم عاشورا دعوت بوده است، توصیف دقیقی از کاخ به دست داده است، از جمله از نقاشی های آن سخن به میان آورده است و گفته است: «... بر دیوار و طاقچه هایی که در آنجا به چشم می خورد، تصویر انگلیسیان و هلندیان بسیاری را از زن و مرد کشیده اند که جام و قدح در دست دارند و باده نوشی می کنند، شاه عباس دو دم به یک هلندی دستور داده بود که اینها را نقاشی کند» (همان: ۸۸).

دامنه علائق هنری شاه به معماری نیز کشیده شد و در منابع روزگار او گزارش های بسیاری از آثاری که او در اصفهان و برخی نواحی به وجود آورده، نقل گردیده است، اما از بناهای دینی از آن گونه آثار که نام نیای وی با ایجاد آن، مخلد شده است، کمتر به نام او ثبت نموده اند. ولی برعکس، در زمینه معماری غیر مذهبی، همچون کاخ و باغ و پل و کاروانسرا، دستاوردهایی درخشان دارد. وی در همان آغاز ورود به اصفهان از قزوین، فرمود تا بر سردر دولت خانه آلاچی (= عالی قاپو) تالاری چهل ستون رو به جانب میدان نقش جهان سامان نمایند. این تالار در اندک زمانی به اتمام رسید چنان که در روز چهارشنبه هفتم شوال ۱۰۵۴ در آن مجلسی بزرگ تشکیل گردید (*تاریخ ملاکمال منجم*: ۱۰۰). بنای دیگر که وجودش روشنی بخش دل و دیده هنردوستان جهان و مایه فخر و مباهات ایرانیان است، دولت خانه چهل ستون، «مبارک ترین بناهای دنیا» و «خانه چشم جهان» است که به سال ۱۰۵۷ سامان یافت و هر دو عبارت در گیومه نهاده تاریخ بنای آن به حساب جمل است. پل جدید حسن آباد در برابر پل

تاورنیه که بازرگانی  
دیرپسند و منطقی  
است و کمتر دستخوش  
احساسات، با آن که  
بعضی اعمال و حرکات  
شاه عباس را خوش  
نمی دارد، اما دلاوری  
و جوانمردی او را  
می ستاید (*سفرنامه*:  
۱۸۱) و از هنرشناسی  
و هنردوستی او  
بارها تعریف می کند.  
جایی می نویسد:  
«اعلی حضرت  
می دانست که من عازم  
هندوستانم، به دنبال  
فرستاد تا طرحهایی را  
به من بدهد که بعضی  
از آنها به دست خود او  
کشیده شده بود، زیرا  
شاه طراحی را نزد دو  
نقاش هلندی بسیار  
خوب آموخته بود.

شاردن که در ستایش  
شاه عباس ثانی  
بی اختیار است، پس  
از یادکرد صفات عالی  
اخلاقی او، می‌گوید:  
«بلاشک اگر عمرش  
وفا می‌نمود، مملکت  
را به شوکت و حشمت  
دیرین ارتقا می‌داد...»  
او پس از نقل رشادت  
و جنگاوری و دلیری  
او می‌گوید: «و همین  
صفات سبب بود که  
همسایگان مقتدر او  
مانند دوک مسکو،  
امیر ترکستان و  
سلطان عثمانی و  
پادشاه هندوستان از  
او می‌ترسیدند و بدو  
احترام می‌گذاشتند.»

می‌برد و روز را با خنده و شوخی، کتاب خواندن و نقاشی می‌گذراند و مانند همیشه، در تب و تاب و فعالیت بود. ضمن کارهایی که در این مدت کوتاه کرد، دسته شمشیری از موم قابل ذکر است که به دست او ساخته شد و با انواع جواهر به لطف و زیبایی، هرچه تمامتر مرصع گردید. شاه این طرح را درست کرده بود تا بعد، هنرمندی به تبعیت از آن، دسته شمشیری از طلا بسازد... از این گذشته، شاه با امید بسیار در فکر طرح لشکرکشی برای جنگ با ازبک‌ها و فتح بلخ بود... درست در حینی که شاه به هیچ‌وجه در اندیشه مرگ نبود، شبی هنگامی که به تقاضای زنانش مقداری شیرینی خورده بود، دچار درد شدیدی شد و در نتیجه شب بعد را تا صبح... تا حد جنون رنج کشید و در حالی که از خود بی‌خود بود، اطبای خود را به باد فحش و ناسزا گرفت. در ساعت چهار صبح بیست‌وششم ربیع‌الثانی ۱۰۷۷ / بیست‌وششم اکتبر ۱۶۶۶ مرگ وی در رسید. وی به هنگام مرگ سی و شش ساله بود» (سفرنامه کمپفر: ۳۹-۴۰). شاردن نیز اگر چه مانند کمپفر، سبب مرگ شاه را مرضی ذکر می‌کند که بنا بر قول او «نام بردن آن قبیح است و از حشر با فواحش تولید می‌شود.» (شرح تاجگذاری شاه سلیمان: ۲) علتی دیگر نیز یاد می‌کند که - به گفته او - شاه خود، لحظاتی چند، پیش از خاموشی ابدی در عبارتی به زبان رانده بود و آن این است: «می‌دانم که مرا مسموم کرده‌اید، ولی شما نیز زهر خود را خواهید نوشید و پس از من، پسر من جان یکایک شما را خواهد گرفت» (همان: ۴). شاه عباس بی‌تردید، دشمنان داشت، خاصه امیران و حکام که از هیبت و صولت او پیوسته به جان می‌هراسیدند. از این‌رو دور نیست که بعضی آنان، در این هنگام که او را افتاده و اسیر بستر دیده‌اند، به دست زنان حرم و دستیاری خواجه‌سرایان محرم، کار او را تمام کرده باشند. تاورنیه، علت مرگ شاه را ورم گلو بر اثر شرابخواری زیاد - مانند پدرش - می‌داند (سفرنامه: ۱۸۲) و ابوالحسن قزوینی گوید: «به ناخوشی خناق روح کثیرالفتوحش ... به جوار رحمت پروردگار پیوست. خامه دو زبان را جرأت او نیست که شمه‌ای از مراتب اخلاق علیّه جلیله رفیعّه زکیّه آن پادشاه سلطنت‌پناه را بر صفحه بیان زینت نگارش تواند داد...» (فوائد الصغویه: ۷۴). در میان منابع تاریخی فارسی عهد صفوی کتابی به دست است که مؤلف آن از خاندانی مشهور از علمای دین است که با سلاطین صفوی محشور بوده‌اند. وی در زمان حدوث واقعه مرگ در اردوی شاهی بوده و آنچه در آن روزها از اجتماع امرا و بزرگان دربار و

می‌شناسد و در بیان این واقعه به نقل خلاصه‌ای از شرح او می‌پردازد و به نکاتی از روایت دیگران نیز اشارت می‌کند: «هر گاه آدمی بخواهد به گزارش‌ها و شرح وقایع ایرانیان و مسیحیانی که تمام مدت زندگانی خود را در روزگار شاه عباس دوّم در اصفهان به سر برده‌اند، باور کند، باید بگوید که: شاه‌عباس دوّم دارای تمام خصائل نیکو بوده. من به عنوان شاهد، رافائل دومن را که از آباء کلیسا و فرانسوی کهن‌سالی از طریقه کاپوسین بود، ذکر می‌کنم. وی مترجم پادشاه و مردی شریف با تحصیلات و عواطف برجسته بود و به کزات در حضور من بر مرگ این پادشاه مویه کرد. تنها نقطه ضعف شاه‌عباس دوّم، این بود که بیش از حد فریفته زن و شراب بود و این خود به ضرر وی تمام شد. عیاشی‌ها و افراط وی سرانجام به بیماری شدیدی منجر شد که علاجی نداشت. او در مازندران... بدرود حیات گفت. او سال پیش از آن (= ۱۶۶۵م) برای استراحت و تجدیدقوا با تمام درباریان به آنجا رفته و کلیّه اهل حرم را به استثنای یک همسر شرعی و چند همخوابه - که بعدها به عقد وی درآمدند - در اصفهان به جا گذاشته بود. در این هنگام او در قصر کوچکی واقع در اشرف به خوشگذرانی سرگرم بود که شبی در حال مستی... میلی شدید به یک رقاصه احساس کرد... رقاصه خود را به زمین افکند و شاه را به همه مقدّسات سوگند داد که از وی درگذرد زیرا به یکی از بیماری‌های زهروی (= آمیزشی) مبتلاست اما... شاه با وی همبستر شد. یک ماه بعد در شرمگاه وی آثار درد و تاول ظاهر شد، ولی... از معالجه غافل ماند تا اینکه علائم بیماری مقابرتی - که کاملاً پیشرفته بود - نمودار گردید. اما چون باز نمی‌توانست امساک کند... و از طرفی اطبا، خواه به علت جهل و خواه به دلیل این‌که جرأت تجویز دارویی را که درخور بیماری پیشرفته شاه بود، نداشتند، به‌طور سطحی و غیراساسی به معالجه... پرداختند. بیماری به نوعی خوره سرطان مانند تبدیل شد و لته‌ها و استخوان بینی وی را به صورتی خورد و از بین برد که دود قلیان از بینی او بیرون می‌زد! دیگر جلو این بیماری مهلک را نمی‌شد گرفت... تازه شاه کمی قبل از مرگ هوشیار شد و تصمیم گرفت از شرابخواری دست بکشد و نظم و نسقی شدید در طرز زندگی رعایت کند... طبق رسم کهن شاه تصمیم گرفت، محل اقامت خود را نیز عوض کند... در نتیجه، هشت روز قبل از مرگ، دستور داد که وی را به خسروآباد که نزدیک شهر دامغان است، ببرند. در آنجا شاه اوقات خود را با هوشیاری و خلق خوش در جوار زنانش به سر

نخست، ذیل وقایع سال هزار و هفتاد و ششم، واقعه را «در هفت ساعتی شب بیست و هفتم شهر ربیع الاول که روز شنبه باشد» ضبط نموده و در همین صفحه، با فاصله یازده سطر آورده است: «در هفت ساعتی شب شنبه بیست و هفتم شهر صفر نواب صاحب قران خلد آشیان رحلت فرمودند» (همان، ۵۲۵) و این دو تاریخ هیچکدام با تقویم تطبیقی و وستنفلد نمی خوانند. باز غریب است که مؤلف ذیل وقایع سال هزار و هفتاد و هفتم واقعه مهم نخستین را «فوت نواب خلد آشیان صاحب قران ... و جلوس شاه صفی الثانی را فی ربیع الثانی» ثبت نموده است! این تخلیط بدین جهت است که نویسنده ظاهراً سالها بعد این واقعه را از حافظه به قید تحریر در آورده است، والله اعلم. تاریخ دقیق مرگ شاه عباس را پیش از این به نقل از سفرنامه کمپفر آوردیم، شاردن نیز همان تاریخ را با یک روز تفاوت ذکر کرده است و در تطبیق سال قمری و میلادی بجای ماه اکتبر، سپتامبر آورده است که سهو است (رک: شرح *تاجگذاری*: ۲). شاردن که در ستایش شاه عباس ثانی بی اختیار است، پس از یادکرد صفات عالی اخلاقی او، می گوید: «بلاشک اگر عمرش وفا می نمود، مملکت را به شوکت و حشمت دیرین ارتقا می داد...» او پس از نقل رشادت و جنگاوری و دلیری او می گوید: «و همین صفات سبب بود که همسایگان مقتدر او مانند دوک مسکو، امیر ترکستان و سلطان عثمانی و پادشاه هندوستان از او می ترسیدند و بدو احترام می گذاشتند» (همان: ۱) و محمد محسن، مستوفی اواخر عهد صفوی که تاریخنامه ای با عنوان *زبدة التواریخ* تألیف و در آن از جمله به وقایع مصیبت بار روزگار خود پرداخته است، در آغاز شرح احوال شاه عباس ثانی ظاهراً با افسوس و درد گفته است: «ایام رفاه و امنیت ایران همان ایام بود» (*زبدة التواریخ*: ۱۱۱) و درست می گوید. انجام روزگار او، آغاز افول و انحطاط تدریجی و در پایان سقوط غم انگیز و عبرت آموز دولتی بود که فرزندان روزگارش بر این اعتقاد بودند که چندان استمرار می یابد که به دولت صاحب الزمان متصل گردد... (رک: *نظریه اتصال دولت صفویه با دولت صاحب الزمان*، رسول جعفریان، نشر علم: ۱۳۹۱). «بالجمله این سلطنت آخرین برق عظمت سلسله صفویه بود» (*تاریخ ادبیات ایران، از آغاز صفویه تا زمان حاضر*، ادوارد برون، ترجمه رشید یاسمی: ۱۰۹).

سخن به ناخواه و ناگزیر به درازا کشید، امید که زیاده موجب ملالت خاطر تنک حوصلگان نشده باشد. باری چنانکه در اوائل این مقال یاد شد، غرض نویسنده در این



بعض خواجه سرایان متنقذ در باب تعیین جانشین شاه و شیون و تعزیت اهل حرم و مراسم تغسیل و تکفین شنیده و دیده به دقت تمام نقل نموده است. عنوان این کتاب «وقایع السنین و الاعوام» و فراهم آورنده آن سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی است. شرح غسل دادن و کفن کردن و نماز خواندن بر جنازه این «نواب صاحب قران خلد آشیان» خواندنی است (رک: *وقایع السنین*: ۵۲۷). آنچه در این گزارش خاتون آبادی غریب است، ذکر تاریخ درگذشت شاه است، وی



این کاخها تا اوائل  
سده چهاردهم هجری  
چنان با اُسطقس  
بود و درست و بر  
سر پای که در آنها  
از میهمانان رسمی  
و بلندپایه خودی و  
بیگانه پذیرایی می شد  
و بعضی آن مسافران که  
از وقایع سفر خویش  
سفرنامه نوشته اند،  
این قصور را رؤیایی  
و خیال انگیز توصیف  
نموده اند. این آثار  
- چونان بسی آثار  
دیگر دودمان صفوی -  
در دوران حکومت  
نکبت بار و نامسعود  
ظَلِّ السُّلْطَان، از سر  
آز و خبث درون و  
رشک به تیشة بیداد  
وی و بعضی کارگزاران  
و حرامیان باز بسته  
بدو که ناپاک زاده تراز  
ولی نعمت بی پدر خود  
بودند، ویران شد.



متن: حسبی الله بنده شاه ولایت عباس ثانی / فرم: گلابی  
اندازه ۳ \* ۳/۵ س / خط: در مرکز ثلث، حواشی نستعلیق

باش من ندارم دوست \* هر که چون خاک نیست بردر او /  
گر فرشته است خاک بر سر او \* این دو بیت به خط نستعلیق  
و از حکیم سنایی است (حدیقة الحقیقه، تصحیح مدرّس  
رضوی، دانشگاه تهران، ۲۶۱ و ۲۰۷). این تحفه نادره را  
- که به بهایی گران تقویم نموده بودند - دوست گران ارز من،  
شادروان عباس غازی (در گذشته اسفند ۸۷) که خود نیز از  
نواد روزگار بود و در کار خرید و فروخت عتیقه، خاصه خط  
و نقاشی عاشقانه عمر می گزارد، اندک زمانی پیش از مرگ با  
گشاده دستی، یکی دو روز به امانت به من سپرد تا برای خود  
از روی آن عکسی بگیرم. آن عکس همین است که اینک در  
این مجله به یاد آن بزرگ و بزرگواری های او، روشنایی بخش  
دیده و دل مشتاقان این گونه آثار می گردد. ناگفته نگذیریم  
که شاه عباس با شعر نیز بیگانه نبوده و گاه به تفتن ابیاتی  
می سروده و «ثانی» تخلص می نموده است. نمونه هایی  
اندک شمار از شعر او را در بعض آثار چون تذکره نصرآبادی و  
ریاض الشعرا و فواید الصّفویه می توان دید، از اوست:

پی شکست دلم جلوه صبا سنگ است  
چویخت شیشه ز بونی کند هوا سنگ است  
ملایمت کن و در چشم مردمان بنشین  
که جا به دیده کند گر چه توتیا سنگ است

نوشته، معرّفی و نمایش قطعه خطی یا مشق خطی از شاه  
عبّاس ثانی است که شاید در نوع خود از نوادر باشد (تصویر  
آن زینت بخش پشت جلد مجله است). در تاریخ جهان آرای  
عبّاسی، نگاشته وحید قزوینی، شاعر و نویسنده عهد صفوی  
و از دبیران و موزخان دستگاه شاه عباس ثانی، در شرح  
فضائل این پادشاه به هنر خط نویسی وی نیز پرداخته آمده  
و پختگی خط او به قلم منشیانه چنین گزارش گردیده است:  
«... امروز در شیوه نسخ تعلیق - که مشکل ترین خطوط  
است - دست استادان را مانند خط تعلیق درهم پیچیده اند.  
بی شائبه اغراق، جمعی که اوقات عمر را صرف خطاطی  
نموده در این امر نام برآورده خط به شاگردی می نویسند!  
گویا این ابیات را شاعر به اشاره ملهم غیبی در وصف این  
سایه حضرت لایزال که مستجمع صفات کمال است، گفته:  
تا کلک تو در نوشتن اعجاز ناست / بر معنی اگر لفظ  
کند ناز رواست \* هر دایره ترا فلک حلقه بگوش / هر مدّت  
را مدّت ایام بهاست \*» (جهان آرای عبّاسی: ۳۵۲). رباعی  
مذکور سروده میر عبدالغنی تفرشی در مدح میرعماد حسنی  
است (تذکره خط و خطاطان، میرزا حبیب اصفهانی: ۲۵۳).  
در روزگار ما، شادروان دکتر مهدی بیانی که در کار پژوهش  
احوال و آثار خوشنویسان، سرآمد معاصران بود و دیرسالها  
در موزه ها و کتابخانه های داخل و خارج و مجموعه های  
شخصی سیر نموده بود و کتاب نفیس خویش را در باب خط  
و خطاطان در اواخر ایام حیات براساس بررسی ها و یافته های  
سالیان دراز فراهم آورده است. شاه عباس هنرمند خطاط را  
نیز فراموش نفرموده، اما آنچه در باب خط او نقل نموده،  
همان چند سطر منشیانه وحید است و دیگر هیچ، که معلوم  
می شود آن محقق استاد، جایی نشانی از خط آن شاه با نام  
و نشان نیافته است (رک: احوال و آثار خوشنویسان: ۲/۲۴۰)  
اما قطعه حاضر: سطح آن ۱۶/۵ × ۸ س و کاغذ آن پوستی  
کهنه نخودی رنگ است. قطعه سازی رنگین آن ظاهراً  
کار دهه های نخستین سده خورشیدی کنونی و اندازه آن  
۲۱/۵ × ۱۳ س است. مهر گلابی شکل روی متن، عیناً همان  
است که بر روی بعض اسناد آذربایجان و گرجستان زده شده  
است (قس: پژوهش مهرهای صفویّه، صغرای اسماعیلی،  
نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی، شماره دوم، ۱۳۸۲: ۷۹) نقش  
مهر چنین است (بالا): حسبی الله (به خط ثلث) در دایره  
میانی (هم به خط ثلث): بنده شاه ولایت عباس ثانی ۱۰۵۹  
و گرداگرد دایره: جانب هر که با علی نه نکوست / هر که گو